

عالم بالا !

بر جلوه گاه عالم بالا نشسته ایم!
چون قطره ای به سینه دریا نشسته ایم!

تا جان به شوق در قدم دوست افکنم
در خدمتش، چه واله و شیدا نشسته ایم!

آهیم و تا رها شوم از نای روزگار
در انتظار مژده فردا نشسته ایم!

از عمر خویش خسته، ولی از جفای چرخ
چون دُرد تلخ دردل مینا نشسته ایم!

اینجا نه جای ماست که دل جای دیگری است
بیهوده زار و خسته در اینجا نشسته ایم!

«من» بودم و شکسته شدم از نهیب خصم
تا بی خبر ز لذت «ما» ها نشسته ایم!

بر خیز تا چو دود در آفاق گم شویم
فرصت ز دست می گذرد تا نشسته ایم!

رضا شاپوریان
چهارشنبه سوم جون ۱۹۹۸